

(بحثی دربارهٔ واژه های سالوک و صعلوک)

در تاریخ اجتماعی ایران به نام جماعتی برخورد میکنیم که آنان را به اسامی (فتیان) یا (جوانمردان) و یا (عیاران) می خوانده اند. ۱ به طور خلاصه هدف این گروه دستگیری از مردم ضعیف و درمانده و پیکار باستمگران و زورمندان بوده است چنانکه اوحدی مراغی شاعر مشهور قرن هشتم هجری در مثنوی (جام جم) گوید :

مردی و مردمی بهم پیوست	داد از آن هر دو این فتوت دست
مظهر این فتوت مشهور	راستی باید از کژیها دور...
بسته دل در دوای رنجوران	جای خود کرده در دل دوران
در جهان رنگ مقبلی اینست	پهلوانی و پردلی اینست ۳۰۰

ولی درحقیقت هدف اصلی این جماعت در قرون اولیهٔ اسلامی رها ساختن ایران از قید حکومت اعراب و کسب استقلال برای میهنشان بوده است .

طاهر ذوالیه مینین ، ابومسلم خراسانی و یعقوب روینگرزادهٔ سیستانی و دلیران دیگر همانند آنان قهرمانان این حماسهٔ جاویدان بشمار می روند ۳۰

جوانمردان ایران و آسیای صغیر و بسیاری از دیگر ممالک اسلامی دارای فرقه های متعددی بوده اند که به اسامی : عیاران، شطاران، صعالیک ، زواقیل ، حرافیش و غیره خوانده می شده اند ۴۰

یکی از این دسته ها (صعالیک) بوده اند و ما در این مقاله به اختصار پیرامون آنان سخن می گوئیم :

این دسته از طریق راهزنی از اغنیاء و زورمندان مالی بدست می آورده و از راه جوانمردی به ضعفاء و درماندگان کمک و یاری می کرده اند چنانکه نظامی نیز در مثنوی (خسروشیرین) بدین مطلب اشاره کرده است :

- ۱- نگارندهٔ این سطور دربارهٔ عیاران و فرقه های مختلف آنان کتاب جداگانه ای در دست تألیف دارد .
- ۲- جام جم به ضمیمهٔ (دیوان اوحدی) به تصحیح شادروان استاد نفیسی ص ۵۶۳
- ۳- رجوع شود به (ماه نخشب) تألیف و نگارش استاد سعید نفیسی
- ۴- ترجمهٔ تاریخ تمدن اسلام ج ۵ ص ۶۰

نبرد دزد هندو را کسی دست که با دزدی جوان مردیش هم هست
 درباره واژه (سالوک) یا (صلوک) مرحوم احمد کسروی در کتاب پرارزش
 (شهریاران گمنام) نوشته است: «سالوک در فارسی معروف و به معنی دزد و راهزن بوده چنانکه
 کلمه قولدور ترکی امروزه همان معنی معروف است و در قرنه‌های نخستین اسلام سالوکان در
 ایران فراوان بودند و از اینجا است که این نام در تاریخها فراوانست. تازیان این کلمه را
 (صلوک) کرده‌اند ولی ماهمه جا اصل فارسی آنرا خواهیم نوشت. ۲»
 نیز در جای دیگر از همان کتاب آورده است. «دلیسم دسته‌هایی از کردان و سالوکان
 گرد آورده پنهان به نزدیکیهای اردبیل آمد...»
 در برهان قاطع آمده که سالوک به سکون کاف دزد و راهزن و خونی باشد ۳ در
 (منتهی‌الارب) چنین آمده: «صلوک کصفور، درویش».

مرحوم دهخدا در لغت‌نامه ذیل واژه سالوک چنین آورده است:

«سالوک، معرب آن صلوک (شهریاران گمنام).

صلوک به معنی فقیر:

من و چند سالوک صحرانورد برفتم قاصد به دیدار مرد (بوستان)
 دزد و راهزن خونی - راهزن که آن را راه بند و ره‌بند و راهدار و ره‌دار ۴ و
 رهزن نیز گویند بتازیش قطاع‌الطریق نامند (شرفنامه منیری).

خوش‌سلوک و مؤدب (ناظم‌الاطباء) «... ۵»

به هر حال سالوک (= صلوک) باید از زبانی غیر از زبان عربی و از طریق فارسی
 به عربی راه یافته باشد که بعدها آنرا به صورت صعالیک جمع بسته‌اند و نیز از آن مصدری
 به صورت (صلکة) ساخته‌اند. در لغت‌نامه آمده:
 «صلکة - (ع. مص): درویشی کردن کسی را.

صلوک: درویش، جمع صعالیک، فقیر و درویش. و صعالیک‌العرب ذؤبانه...
 جوانمرد و عیار، شجاع، جنگاور:

نشود مرد پر دل و صلوک پیش‌مامان و بادریسه و دودک (سنائی) ۶»

- ۱- خسرو شیرین به تصحیح مرحوم وحید دستگردی صفحه ۱۴۹، ۳۶۳
- ۲- شهریاران گمنام، جلد اول ص ۵۵
- ۳- برهان قاطع به تصحیح استاد
- ۴- راهداری نوعی از راهزنی بوده است که
- دکتر معین، جلد دوم ص ۱۰۷۴
- برای حفظ قوافل از دستبرد سایر دزدان چیزی از آنها می‌گرفتند و آنان را تا آخر قلمرو
- خود بدرقه می‌نمودند (حاشیه منتخب جوامع‌الحکایات به تصحیح مرحوم بهار ص ۲۹۱)
- ۵ و ۶- لغت‌نامه (صلوک) و نیز رجوع شود به (غیث‌اللغات) و (لسان‌العرب)

شادروان ملك الشعراء بهار نوشته‌است :

«برهان قاطع سالوك را دزد و خونی و راهزن می‌داند و بعقیده حقیر سالوك باید فارسی صعلوك باشد که درویشان و تهیدستان عرب را بدان نام خوانند و گروهی از فقرای عرب بودند که راهزنی کردند و گفتندی که ماحق خویش را قبل از عطا یای مسلمین بر گیریم و هر چه راهزنی ستمدنی گفتندی سلطان را خبر کنید که فلان مبلغ مال را صعلوکان گرفته‌اند. المنجد گوید : صعالیک العرب لصوصهم و فقراءهم . و از قضا سالوك نیز بهمین معنی است و چنانکه صاحب برهان پنداشته دزد و خونی و راهزن نیست بلکه فقرای خراسان بوده‌اند که گردهم آمده و به نام اخذ حق خود از بیت‌المال احياناً به راهزنی و طغیان مشغول می‌شدند، این اسفندیار در تاریخ طبرستان مقارن ضعف دولت طاهریه می‌نویسد که در خراسان طایفه اوپاش به طغیان برخاسته بودند . و سعدی هم سالوك را در بوستان بمعنی سالك و درویش آورده»^۱ استاد فروزانفر از صعلوك به فقیر صحرا گرد و خاك نشین تعبیر کنند : فقیری که راه زندگانی و طریق معیشتش معلوم نیست، چنانکه سعدی گوید: من و چند سالوك صحرا نورد... ضمناً باید دانست که سرهنگ و صعلوك هر دو از اصطلاحات عیاران است^۲ چنانکه در کشف‌المحجوب هجویری آمده است : « و منهم سرهنگ اهل ایمان و صعلوك اهل احسان امام اهل تحقیق اندر بحر محبت غریق ابو حفص عمر بن الخطاب رضی الله عنه که وی را کرامات مشهور است و فراسات مذکور...»^۳ در نظم و نثر فارسی فراوان به واژه‌های سالوك و صعلوك بر می‌خوریم چنانکه در تاریخ سیستان آمده :

« چون به نشاپور قرار گرفت (یعقوب لیث) سالوکان خراسان جمع شدند و تدبیر کردند که وی مردی صاحب قران خواهد بود و دولتی بزرگ دارد ، و مردی مردست و کسی برو [بر] نیاید ما را صواب آن باشد که به زینهار او رویم و به روزگار دولت او زندگانی همی‌کنیم ... این همگنان یاران [و] گروه خویش نزدیک یعقوب آمدند و یعقوب ایشان را بناخت و خلعت داد و با خویشتن به سیستان آورد...»^۴

ناصر خسرو شاعر نامبردار قرن پنجم در قصیده‌ای گوید :

بفریفت این جهان چو اهریمنش	تا همچو موم نرم کند آهنش ...
ابلیس در جزیره تو بر نشست	بر بی فسار سخت کش توشش
سالوك وار زد به کمرش اندرون	از بهر حرب دامن پیراهنش ^۵

نظامی گنج‌یابی شاعر قرن ششم گفته است :

چرا می‌باید ای سالوك نقاب	در آن ویرانه افتادن چو مهتاب
---------------------------	------------------------------

۱- کلیات سعدی . چاپ مرحوم فروغی (بوستان . ص ۳۸۳) ۲- از تقریرات

استاد فروزانفر ۳- کشف‌المحجوب ص ۸۱ ۴- تاریخ سیستان به تصحیح مرحوم

بهار، چاپ دوم (زوار) ص ۲۲۴ ۵- دیوان ناصر خسرو به تصحیح مرحوم تقوی ص ۲۲۸

۶- نقل از لغت‌نامه (سالوك)

در کتاب سندباد نامه تظہیری سمرقندی آمده:

«آورده اند که در مواضع دهور... جماعتی کاروانیان بر در رباطی مقام کردند... و مالی فاخر و تجملی و افر با آن جماعت همراه بود و در رباط صلوک و کی وطن داشت. آن عدت و اهیت و مال و منال بدید، طمع بر بست...»

چون روی زرد و موی سپید آفاق را به دوده خضاب کردند... صلوک استعداد راست کرد... و قصد آن کرد که در میان کاروان رود و چیزی بیرون آرد. پاسبان دید که گرد کاروان می‌گشت صلوک هر چند حیلہ کرد... ممکن نکشت. با خود اندیشید که... اگر از صامت نصیب نمی‌شود از ناطق چیزی به چنگ آرم، مصلحت آن بود که در طویلہ چهار پایان روم و ستوری نیکو بگیرم... صلوک با احتیاط تمام گام بر می‌داشت... در اتنای آن جست و جوی دست بر شیر نهاد و بروی سوار شد... و شیر از بیم شمشیر صلوک روان گشت... ۱»

در پارہ ای از کتب دیگر نیز مانند تاریخ طبرستان و تاریخ سلاجقه کرمان از این دسته ذکر می‌آید. مثلاً در تاریخ سلاجقه کرمان آمده: «از جمله شاگردان احمد خربنده که صلوک و عیار خراسان بوده است... ۳»

سعدی شاعر معروف قرن هفتم در بوستان سالوک را هم به معنی سالک آورده:
 بدیع آیدم صورتش در نظر
 و لیکن ز معنی ندارم خیر
 که سالوک این منزلت عنقریب
 بد از نیک کمتر شناسد غریب ۳
 و هم به معنی فقیر صحرائین بکار برده است:

شنیدم که مردیست پاکیزه بوم
 شناسا و رهرو در اقصای روم
 من و چند سالوک صحرا نورد
 برقتیم قاصد به دیدار مرد... ۴
 نیز واژه صلوک به صورت اسم خاص در کتابها دیده می‌شود:

«صلوک وی از جانب احمد بن اسماعیل والی طبرستان بود (حبیب السیر) ۵»
 در ادبیات عرب نیز از صمالمیک ذکر می‌آید. مثلاً شفری صاحب (لامیة العرب) خود از صمالمیک بوده است و به قول صاحب لسان العرب عروة بن الورد (عروة الصمالمیک) خوانده می‌شده است:
 صمالمیک العرب دؤ بانها. و کان عروة بن الورد یسمی عروة الصمالمیک لانه کان یجمع الفقراء فی حظیره فیرزقهم مما یغنمه...»

از مجموعه ابن احوال چنین بر می‌آید که صمالمیک فرقه‌ای از (عیاران) و (فتیان) بوده‌اند و بنا بقول جرّی زیدان در قرون دوم و سوم هجری تنهادر بغداد عده این فرقه با سایر فرق فتیان بالغ بر چند هزار نفر می‌شده است و نه تنها در بغداد بلکه در تمام شهرهای اسلامی به اسامی مختلف مزاحم مردم می‌شده‌اند. ۶»

- ۱- سندباد نامه ص ۲۱۸ و صفحه ۱۰۸ (چاپ تهران ۲ - نقل از لغت نامه: صلوک)
- ۳- بوستان (کلیات چاپ فروغی) ص ۳۸۳ - ۴- بوستان چاپ مرحوم قریب ص ۷۵ - ۵- نقل از لغت نامه و نیز رجوع شود به احوال و اشعار رودکی تألیف مرحوم استاد سعید نفیسی ص ۳۷۹ - ۶- تاریخ تمدن اسلام. ترجمه آقای جواهر کلام جلد پنجم ص ۶۰